

جستارنامه ادبیات تطبیقی
(فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد)
سال یکم، شماره یکم، پاییز ۱۳۹۶

بررسی تطبیقی حکمت‌های عملی در دیوان دعبل خزاعی و ناصر خسرو

رضا جلیلی *

دکتر مهدی نوروز**

چکیده

در حوزه مسائل حکمی، میان شاعران عرب و فارسی‌زبان قرابت فکری وجود دارد که این امر، ناشی از ریشه‌های دینی مشترک است. از این بین، دعبل خزاعی و ناصر خسرو، به عنوان دو شاعر شیعه‌مذهب، تحت تأثیر منابع اصیل اسلامی، به حکمت‌های عملی (شامل بایدها و نبایدهای اخلاقی) توجه ویژه‌ای نشان داده‌اند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در میان بایدهای اخلاقی مواردی چون «خردگرایی و علم‌آموزی»؛ «سخاوت و دهش»؛ «همنشین صالح و نیکو» و «بردباری و صبر» برجسته بوده است. همچنین، نبایدهای اخلاقی مشترک در دیوان دو شاعر، عبارت است از: «دنیاستیزی»؛ «غرور و فخر فروشی»؛ «حسدورزی»؛ «خلف وعده و پیمان شکنی» و «عیب‌جویی». دیدگاه دعبل و ناصر خسرو در ارتباط با آموزه‌های «خردگرایی و علم‌آموزی» و «دنیاستیزی» با وجود نزدیکی، تفاوت‌هایی هم دارد. ناصر به نیت آگاهی‌بخشی به مردمی که تحت تأثیر تبلیغات دروغین خلافت عباسی در گمراهی بودند، بر کارکردهای اجتماعی، سیاسی و اخلاقی علم و عقل تأکید ورزیده، اما دعبل، تنها به وجه تعلیمی آن اشاره کرده است. همچنین، نگاه دعبل به دنیا و مظاهر آن، دووجهی (مثبت و منفی) و رویکرد ناصر خسرو تک‌بعدی (منفی) است. شیوه بیان حکمت‌های عملی در دیوان ناصر خسرو، غالباً صریح و در اشعار دعبل، مستقیم و غیرمستقیم است.

واژه‌های کلیدی: آموزه‌های اخلاقی، حکمت عملی، دعبل خزاعی، ناصر خسرو.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور، reza.jalili66@gmail.com

** استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور، mahdinovrooz@yahoo.com

این مقاله مستخرج از رساله دکتری نویسنده اول (رضا جلیلی) با عنوان «نقد و بررسی نمودهای خودشکوفایی در اندیشه و شخصیت ناصر خسرو؛ بر پایه نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو» و به راهنمایی دکتر مهدی نوروز است.

۱. مقدمه

توجه به آموزه‌های حکمی و تعالیم انسان‌ساز از حدّ و مرز مشخصی برخوردار نیست و به دلیل اهمیتی که در افزایش سطح کیفی حیات معنوی نوع بشر دارد، در همه فرهنگ‌ها دیده می‌شود. اگرچه مصداق‌های آموزه‌های حکمی و اخلاقی تحت تأثیر عواملی همچون دیانت، محیط زیست، مسائل عرفی و ... متفاوت و گاه، متضاد است، اما اخلاق به عنوان میراث مشترک بشری، اصل شمرده می‌شود. ادبیات به عنوان پدیده‌ای فرهنگی، بستری مناسب برای تشریح و تبیین حکمت‌ها است. اگرچه «نقد اخلاقی به طور مستقل وجود نداشته است و هرگز دوره خاصی از ادبیات بدین شیوه اختصاص نیافته، اما غالباً نقّادان به لزوم اخلاق و تربیت اخلاقی و دینی اشارت کرده‌اند» (رزمجو، ۱۳۸۲، ج ۱، ۲۸). بنابراین، در تمدن‌هایی که ادبا و فضلا موفق به خلق آثاری مشحون از مضامین غنی و کمال‌بخش حکمی شده‌اند، نشانه‌های رشد و شکوفایی فردی و اجتماعی، به طور پیوسته دیده می‌شود.

در میان تمدن‌های بشری، «تمدن اسلامی از لحاظ حکمت عمل و کتب اخلاقی در زمینه‌های فردی و جمعی بسیار غنی است و در این باب، کتب بسیاری از اقدم روزگار تألیف شده است» (سجّادی، ۱۳۶۹، ۳۷۲). در فرهنگ‌های عربی و ایرانی به عنوان دو ستون اصلی تمدن اسلامی، موضوعات حکمی در دوران پیش از اسلام نیز، مرسوم بوده است، اما با پیدایی این دین توجه افزون‌تری به آن شد. در این دوران، قرآن و سیره پیامبر (ص) و احادیث بزرگان دینی به عنوان سه منبع اصلی برای سرودن اشعار حکمی مورد استفاده قرار گرفت. سروده‌هایی که از «کعب بن زهیر» و «حسان بن ثابت» در اختیار داریم، مؤید این مطلب است (هداره، ۱۹۹۵، ۹۸). در دوران اموی، با گسترش سرزمین‌های اسلامی، بسترهای لازم برای آشنایی شاعرانی چون «ابوصخر الهذلی»؛ «الحکم بن عبدل الکوفی»؛ «ابوالأسود دؤلی» با دستاوردهای حکمی

فرهنگ‌های دیگر و تأثیرپذیری از آن در دو حوزه ساختار و محتوا، تا حدودی فراهم شد (ملحس، ۱۹۸۹، ۱۳۳). در دوران عبّاسی، با گسترش نهضت ترجمه و توجّه خلفای این دودمان به دستاوردهای علمی و فرهنگی ایرانیان و یونانی‌ها، جریان تبادل فرهنگی که از دوره اموی آغاز شده بود، رشدی فزاینده یافت و در سایه این پیشرفت، شاعران برجسته‌ای همچون «ابوالعتاهیه»، «ابوتمام»، «متنبی»، «ابوالفتح البستی»، «ابن رومی» ظهور کردند و آثار حکمی قابل‌ی با الهام‌گرفتن از منابع اصیل اسلامی و کتب مربوط به ملت‌های دیگر آفریدند (آباد، ۱۳۸۶، ۹۸). دعبل خُزاعی نیز، در چنین محیطی پرورش یافته بود.

پرداختن به مضامین حکیمانه در ایران پیش از اسلام نیز، مورد توجّه بود که اندر زمانه‌های پهلوی نمونه برجسته آن است. این سنت حکمی در دوران اسلامی تداوم پیدا کرد و شاعران فارسی‌زبان با پیش‌زمینه غنی باستانی و بهره‌گیری از متون اصیل اسلامی، به ذهنیات خود قوام بخشیدند و آموزه‌های حکمی بسیاری را به رشته تحریر درآوردند. سبحانی معتقد است که جریان شعر حکمی فارسی از اوایل سده چهارم و با اشعار کسایی آغاز شد و روش او در دوران بعد مورد تبّع و تقلید شاعرانی چون ناصر خسرو قرار گرفت (سبحانی، ۱۳۸۶، ۱۰۸). در دوران غزنویان، به دلیل اوج‌گیری اشعار حماسی و مدحی، موضوعات حکمی در آثار شاعران به صورت پراکنده دیده می‌شود، اما با روی کار آمدن سلجوقیان و رشد و فراگیری تصوّف در جامعه ایرانی، بازتاب مفاهیم حکیمانه در سروده شاعران افزایش ویژه‌ای یافت و به یکی از جریان‌های اصلی بدل شد.

۱-۱. بیان مسأله

تطبیق اندیشه‌های حکمی دعبل خُزاعی (شاعر عرب شیعه) و ناصر خسرو (شاعر فارسی‌زبان شیعه) در دو بخش بایدها و نبایدهای اخلاقی مسأله اصلی تحقیق حاضر است. با وجود شباهت‌هایی که در منظومه فکری و تجربه‌های شخصی دو شاعر وجود دارد، در هیچ منبعی به اثرپذیری مستقیم یا غیرمستقیم ناصر خسرو از دعبل خُزاعی اشاره نشده است، اما کوشش آن‌ها برای از بین بردن فضای نامناسب سیاسی و اجتماعی حاکم و مبارزه با ناهنجاری‌های اخلاقی در جوامع اسلامی، سبب شده است تا از نظر

اندیشگانی به یکدیگر نزدیک شوند. در نتیجه، این پژوهش، بر اساس مؤلفه‌های مکتب تطبیقی آمریکایی، به بررسی آموزه‌های پرتکرار حکمی در سروده‌های دو شاعر مذکور می‌پردازد. «ادبیات تطبیقی [آمریکایی] دربرگیرنده تمام پژوهش‌های تطبیقی بین ادبیات مختلف یا بین ادبیات و سایر هنرها به طور خاص بوده و بین آن‌ها و دیگر معارف بشری به طور عام انجام می‌پذیرد» (کفافی، ۱۳۸۲، ۱۴) و هدف بنیادی آن، «غنابخشی به فرهنگ ملی و جهانی و پرهیز از فرانگری فرهنگی، رهایی از خودشیفتگی فرهنگی و احترام به فرهنگ دیگر ملت‌ها» است (زینی‌وند، ۱۳۹۲، ۶). در ادبیات تطبیقی، بیش از هر چیز می‌توان به نقاط وحدت اندیشه بشری پی برد که چگونه اندیشه‌ای در نقطه‌ای از جهان از سوی اندیشمندی، ادیبی یا شاعری مطرح می‌گردد و در نقطه دیگر، همان اندیشه به گونه‌ای دیگر، مجال بروز می‌یابد (کفافی، ۱۳۸۲، ۸) و در یک اثر ادبی جلوه‌گر می‌شود.

هدف تحقیق حاضر که با رویکرد تطبیقی (آمریکایی) و روش توصیفی - تحلیلی پرداخته شده، پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست که: الف) وجوه اشتراک و افتراق فکری دعبل خزاعی و ناصر خسرو در گستره مفاهیم حکمی چیست؟ ب) این دو شاعر تا چه اندازه در پرداختن به موضوعات اخلاقی موفق عمل کرده‌اند؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

در ارتباط با تطبیق دیدگاه‌های حکمی دعبل خزاعی و ناصر خسرو پژوهشی انجام نشده است، اما در تحقیقات گوناگون، آراء این دو شخصیت با شاعران دیگر مقایسه شده است. میرقادری و غلامی (۱۳۸۸) در مقاله خود به بررسی تطبیقی سیمای دنیا در شعر ناصر خسرو و ابوالعلاء پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که دنیا در نگاه دو شاعر جنبه‌ای منفی دارد. آن‌ها آراء خود را در این باره با استفاده تمثیلات متعدد بازگو کرده‌اند. مسبق، نظری منظم و الوار (۱۳۹۱) در مقاله خود با عنوان از عقل ناصر خسرو تا عقل ابوالعلاء به این نتیجه رسیده‌اند که علی‌رغم اینکه هر دو شاعر نگاه مثبتی به عقل دارند و آن را چراغ فراروی بشریت می‌دانند، اما این پدیده در مواردی کارکرد متفاوتی در منظومه فکری آن‌ها دارد. ناصر خسرو نگاهی ابزاری و مقید به عقل دارد، اما ابوالعلاء فارغ از هرگونه سرسپردگی حزبی با آن روبه‌رو می‌شود. محمودی (۱۳۹۱) در

مقاله خود به دنیاگریزی در شعر ناصر خسرو و ابوالعناهیة پرداخته و به این نتیجه رسیده است که هر دو شاعر توصیه‌های بسیاری برای ترک دنیا و تمایلات دنیوی ارائه داده‌اند. دلیل عمده آن‌ها، ناپایداری و گذرندگی دنیاست. زینی‌وند و خزلی (۱۳۹۳) در مقاله خود به بررسی تطبیقی حکمت در شعر متنبی و ناصر خسرو پرداخته و نشان داده‌اند که حجت خراسان در مواردی از همتای عرب‌زبان خود تأثیر پذیرفته است. این تشابه از باب توارد خاطر بوده و ریشه برخی از این حکمت‌ها در فرهنگ اسلامی و ایرانی وجود دارد. محمدی، عزیزی و میرزایی (۱۳۹۴) در مقاله‌ای به بررسی تطبیقی سیمای امام رضا (ع) در شعر دعبل خُزاعی و سید حمیدرضا برقی پرداخته‌اند. از دید نویسندگان، مفاهیم مشترک بسیاری همانند بیان شأن و مقام امام (ع)، امیدواری، حزن و اندوه، شفاعت‌خواهی و کرم و بخشندگی در شعر دو شاعر به چشم می‌خورد، اما آنچه شایسته توجه بوده و دو شاعر را از هم متمایز می‌سازد، آن است که دعبل در هجو دشمنان آن حضرت و بیان نفاق آن‌ها داد سخن می‌دهد و در بیان این مضامین، بیشتر از اسلوب خطابی بهره می‌گیرد، اما توجه برقی به اشتیاق و دلباختگی و غرق شدن در شکوه و عظمت آن حضرت معطوف است و با اسلوب ادبی به بیان احساسات و عواطف درونی خویش می‌پردازد. گبانچی و گبانچی (۱۳۹۵) در مقاله «بررسی تطبیقی بسامدهای حکمی شعر متنبی و ناصر خسرو» به این نتیجه رسیده‌اند که هرچند این دو شاعر در استفاده از اصول اخلاقی و واداشتن انسان‌ها به رفتارها و کردارهای پسندیده مشابَهت داشته‌اند، از لحاظ توجه به برخی از اصول حکمی و اخلاقی متفاوت عمل کرده‌اند. متنبی به رواج هرچه بیشتر اصول اخلاقی و حکمت عملی همچون قناعت، والامقامی و شجاعت پرداخته، اما در پی نشر روحیه انسان‌دوستی نبوده است. در مقابل، ناصر خسرو افزون بر توجه به مضامین ذکرشده، بیش از متنبی به بیان و ستایش اصول اخلاقی همچون دین‌داری، درست‌اندیشی و فلسفه پرداخته است.

در پژوهش‌های یادشده هیچ اشاره‌ای به قرابت‌های فکری دعبل و ناصر خسرو نشده و خط سیر فکری آن‌ها به ویژه در بخش حکمت‌های عملی مورد نقد و بررسی تطبیقی قرار نگرفته است که این امر باعث برجسته‌شدن جنبه‌های نوآورانه تحقیق حاضر می‌شود.

۳-۱. ضرورت و اهمیت تحقیق

یکی از دستاوردهای این پژوهش، آشنایی مخاطبان ادبیات تطبیقی عربی-فارسی با دو شاعر برجسته شعر اخلاقی و حکمی و آگاهی از جنبه‌های همسان و ناهمسان نظرات آن‌ها (در سطح خُرد) و مشخص شدن اشتراکات و افتراقات بینا فرهنگی (در سطح کلان) است. افزون بر این، گرایش به اخلاق و حکمت، یکی از عوامل استواری و ماندگاری تمدن‌های بشری به شمار می‌آید. این آموزه‌ها معمولاً از سوی رُبندگان جامعه و با روش‌های گوناگون طرح و شرح شده‌اند تا بستری لازم برای رشد و تعالی سطح فرهنگی افراد فراهم گردد. از این رو، بازخوانی و تحلیل این آموزه‌های جهان‌شمول ضرورت می‌یابد.

۲. بحث اصلی

۱-۲. معنای لغوی و اصطلاحی حکمت

حکمت از دید لغوی به معنی دانایی، علم، دانشمندی، عرفان، معرفت، فرزاندگی، حلم، درستکاری، درست‌کرداری و راست‌گفتاری است (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل واژه حکمت). طبق این تعریف، حکمت دایره‌معنایی گسترده و فراگیری دارد. در تصوف اسلامی، حکمت عبارت است از «علم به مراتب و حقایق مرتبه و ترتیب واقع‌بین حقایق معلومات و لوازم و عوارض آن» (گوهرین، ۱۳۸۸، ج ۴، ۲۷۱). در نگاه فیلسوفان مسلمان، حکمت به دو بخش نظری (حکمت‌های ریاضی، الهی و طبیعی) و عملی (اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن) تقسیم می‌شود (مصاحب، ۱۳۸۱، ج ۱، ۶۸۰). در این تحقیق، تنها به وجه اخلاقی حکمت عملی اشاره شده است. حکما، علما و عرفا هدف غایی خود را از پرداختن به موازین حکمی، افزودن گستره شناخت و درک لذت آگاهی دانسته‌اند. تخلق به اصول اخلاقی یکی از روش‌هایی است که می‌توان به مدد آن به حکمتی ناب و عمیق دست یافت و خود را به مرزهای سعادت راستین نزدیک کرد. این اصول در دو بخش بایدها و نبایدها قرار می‌گیرند. به سخن دیگر، حکمت‌های عملی وجه سلبی و ایجابی دارند و آدمی را با عوامل ایجاد رشد شخصیتی و معنوی و موانع آن آشنا می‌کنند و همچون چراغ راهی در فراز و نشیب‌های زندگی ظاهر می‌شوند.

۲-۲. زندگی و شعر دعبل خزاعی

دعبل در حوزه ادبیات کلاسیک عربی چهره‌ای پرآوازه است. او در شماری از علوم متداول آن روزگار همچون تاریخ، حدیث و لغت آثاری خلق کرده که عبارت است از: «طبقات الشعراء»؛ «الواحد فی مثالب العرب و مناقبها»؛ «دیوان شعر» (نجاشی، ۱۴۰۸، ج ۱، ۳۷۲؛ امینی، ۱۳۶۲، ج ۴، ۲۶۶). او سال ۱۴۸ هجری در بصره به دنیا آمد. یکی از ویژگی‌های اصلی شعر دعبل، پایبندی به رسالت و خویشکاری شاعری است. «سراسر دوران زندگی ادبی این مرد با سرودن چکامه‌های متعهد سپری گشت. بنابراین، تعهد در حیات ادبی و در تمامی زمینه‌های فکری و فرهنگی‌اش یافت می‌شود» (مختاری، ۱۳۷۸، ۲۴۶). این تعهد از سویه‌های سیاسی، اجتماعی، دینی و حکمی برخوردار است. دعبل به عنوان شاعری مسأله‌مدار، از شعر به عنوان ابزاری کارا جهت تبیین اندیشه‌های انتقادی خود استفاده کرده است. او به عنوان شاعری معتقد و علاقه‌مند به اهل بیت (ع)، در برابر حکومت فاسد عباسی سکوت نکرد و لب به اعتراض و نکوهش گشود. دعبل در آغاز کار، به واسطه همکاری با آل عباس از مال و مکننت و قدرت برخوردار شده بود. در کتب معتبر تاریخی آمده است که او از سوی ابن جعفر، والی سمنگان بود (سمعانی، ۱۳۸۲، ج ۷، ۲۴۱؛ حموی، ۱۹۹۵، ج ۳، ۲۵۲) و در دوره‌ای، ولایت أسوان (از شهرهای مصر) را از طرف مطلب بن عبدالله برعهده داشت (اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۲۰، ۳۲۱)، اما ندای حقیقت‌جوی درون او باعث شد تا با دور شدن از دستگاه خلافت عباسی، با آن‌ها به مخالفت پردازد، به طوری که «هیچ‌یک از خلفا و وزرا و فرزندان‌شان از جانب دعبل آسوده نبودند» (صادقی کاشانی، ۱۳۹۰، ۸۸). در مقابل، ارادت او به اهل بیت (ع) وصف‌نشدنی است. دعبل ده‌ها قصیده در ستایش امامان شیعه (ع)، به ویژه حضرت رضا (ع) خلق کرده است. «سروده‌هایش در مدح و ستایش پیشوایان اسلام از بهترین و نغزترین اشعارش می‌باشد» (مختاری، ۱۳۸۴، ۱۱۸). افزون بر جنبه‌های انقلابی، سیاسی و آیینی اشعار دعبل، جریان حکمی نیز، در دیوان او خودنمایی می‌کند. دعبل به عنوان شاعری اخلاق‌گرا، با تبیین و ترویج مبانی تعلیمی، در اندیشه زمینه‌سازی جهت شکوفایی فردی و اصلاحات اجتماعی بوده است. احاطه علمی، زبان صریح و انتقادهای گزنده او باعث شده بود، خلافت عباسی نسبت به حضور وی در بغداد احساس خطر کند. در نتیجه، به بهانه‌های گوناگون، از مرکز

خلافت بیرون رانده شد و به قول ابن شهرآشوب، با تشدید مبارزات سیاسی، در عهد متوکل عباسی و به سال ۲۴۶ هجری به شهادت رسید (ابن شهرآشوب، بی تا، ج ۴، ۱۰۱). پیکر او در روستایی، حوالی شوش به خاک سپرده شد.

۲-۳. زندگی و شعر ناصر خسرو

ناصر خسرو در سال ۳۹۴ هجری در بلخ دیده به جهان گشود. زندگانی او دو نیمه متفاوت دارد. در بخش نخست، همنشین مجالس بزم و عشرت امیران و شاهان غزنوی بود، اما در نیمه دوم حیات خود، پس از تجربه تحولات درونی، به شخصیتی دین‌مدار و اخلاق‌گرا بدل شد و باقی‌مانده عمرش را صرف مبارزات سیاسی بر علیه حاکمان فاسد وقت و ترویج آموزه‌های اخلاقی و حکمی نمود. ناصر در گستره ادب فارسی، شاعری متعهد و مردمی به شمار می‌رود. در نگاه او، شعر ابزاری سودمند برای انتقال باورهای مذهبی، سیاسی، اجتماعی و حکمی به گروه هدف، یعنی ساکنان جریزه خراسان (در وهله نخست) و مردم دیگر سرزمین‌ها (در وهله دوم) بوده است. بنابراین، صریح‌ترین انتقادات نسبت به حکومت عباسی و عمال غزنوی و سلجوقی آن‌ها در آینه دیوانش دیده می‌شود. همچنین، کاستی‌های اجتماعی و دغدغه‌های مردم در سروده‌های او برجسته است. ناصر خسرو به مقوله‌های دینی هم، توجه و دلبستگی ویژه‌ای داشته است. ستایش اهل بیت (ع) و تشریح صفات حسنه آن‌ها در آینه قصاید ناصر به روشنی دیده می‌شود. پرداختن به مفاهیم حکمی نیز، در دیوان او به عنوان یک جریان و سبک فکری قابل توجه است. «هنوز اشعارش برای نمودن درس‌هایی از زندگی و نیز، برای فروکاستن استکباری که بیش از حد به این جهان اهمیت می‌دهد، خواننده می‌شود ... از هر زاویه‌ای که بخواهیم به او بنگریم، او را مردی می‌یابیم که می‌کوشد زندگی را با اخلاق و با داشتن غرض و هدف بگذراند» (هانسبرگر، ۱۳۹۰، ۲۶). ناصر همچون دعبل خزاعی، به اصلاح فرد و جامعه اعتقاد داشت و بیش از آنکه در اندیشه تأمین منافع شخصی خود باشد، به فکر تعالی اخلاقی جامعه‌ای بود که از دید او، در پيله‌ای از گمراهی و تعصب ادامه حیات می‌داد. ناصر خسرو معتقد بود که راه برون‌رفت از این وضعیت نابهنجار، گرایش به آموزه‌های حکمی است. او «شعر تعلیمی را به مرتبه بسیار بلندی رساند و این امر، خصوصاً در قصیده‌سرایی دارای اهمیت خاصی است؛

زیرا قالب قصیده در دورهٔ این شاعر، عاری از حقیقت بود» (بشیری، ۱۳۷۷، ۱۶۵). احاطهٔ علمی ناصر، تعهد او به مقولهٔ شعر و شاعری و درک درست واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی آن روزها، باعث شده بود تا بی‌وقفه به افشاگری بر علیه خلافت و عمال آن‌ها بپردازد و پرده از چهرهٔ حقیقی این جماعت ستم‌پیشه بردارد. به این دلیل، مورد سوء‌قصد قرار گرفت و از شهر و دیار خود آواره شد و در یمگان سکنی گزید. ناصر به عنوان شخصیتی مسأله‌مدار و دغدغه‌مند، زندگی خود را برای آگاه‌شدن مردم فدا کرد.

۲-۴. بایدهای اخلاقی در دیوان دعبل خُزاعی و ناصر خسرو

۲-۴-۱. خردورزی و دانش‌اندوزی:

در فرهنگ اسلامی، به موضوع خردورزی در چارچوب دین، توجه بسیاری شده است؛ «زیرا تشخیص فساد و گناه از صلاح و صواب و تمیز شایسته‌ها از ناشایسته‌ها از ناشایست‌ها و قدرت استدلال و استنتاج و اخذ تصمیم و آینده‌نگری و دوراندیشی و کفّ نفس انسان در سایهٔ رهبری و توانمندی عقل میسر است» (رزمجو، ۱۳۸۲، ج ۲، ۱۰۶). از دید علما، عرفا و ادبا، اگر عقل بیرون از دایرهٔ دین قرار گیرد، عامل گمراهی و انحراف نوع بشر خواهد بود. در دیوان دعبل، بر کارکردهای اخلاقی خردورزی و دانش‌اندوزی تأکید شده است. شاعر بر این باور است که آدمی با گرایش به این مقوله‌ها به بالندگی شخصیتی دست می‌یابد و بر گسترهٔ معرفت او افزوده می‌شود. شاعر معتقد است، فراگیری علم به انسان‌های فرومایه، قدر و منزلت می‌بخشد و باعث ظهور قابلیت‌های پنهان وجودی آن‌ها می‌شود. در مقابل، جهالت، باعث خواری افراد با اصل و نسب خواهد شد. آنچه دعبل تحت عنوان خردستایی در اشعار خود بازتاب داده، غالباً حول محور شخصیت افراد می‌گردد و به کارکردهای اجتماعی و سیاسی آن اشاره‌ای نشده است.

وَالْجَهْلُ يَتَعَدُّ بِالْفَتَى الْمَنَسُوبِ	وَالْعِلْمُ يَنْهَضُ بِالْخَسِيسِ إِلَى الْعُلَا
وَأَعْيُنَ بِالتَّشْذِيبِ وَالتَّهْذِيبِ	وَ إِذَا الْفَتَى نَالَ الْعُلُومَ بِفَهْمِهِ
فِي كُلِّ مُحَضَّرٍ مَشْهَدٌ وَمَغِيبٌ	جَبَرَتْ الْأُمُورُ لَهُ فَبَرَزَ سَابِقاً

(خُزاعی، ۱۹۹۷: ۵۱)

(ترجمه: دانش، به انسان فرومایه و بی‌مقدار، ارزش می‌بخشد و نادانی، شخصی با اصل و نسب را به خواری و فرومایگی می‌کشاند و اگر انسان، دانش‌ها را با درک و فهم خود دریافت نمود و به وسیلهٔ انفاق و خلوص (خودسازی) مورد حمایت قرار گرفت، همهٔ امور آشکار و نهان بر وفق خواستهٔ او جریان می‌یابد و بر دیگران سبقت و پیشی می‌گیرد.)

در گسترهٔ شعر فارسی، کمتر شاعری مانند ناصرخسرو به خرد و مسائل پیرامون آن توجه کرده است. انعکاس ویژه و آگاهانهٔ این واژه و متعلقات آن، نشان‌دهندهٔ خط سیر فکری شاعر در اهمیت دادن به دانش‌اندوزی و عقل‌گرایی مبتنی بر دین است. «خردگرایی یک نقطهٔ فاصلی است که ناصرخسرو را از دیگر شاعران ایرانی دور می‌کند. همهٔ آن‌ها از عشق دم می‌زنند و ناصرخسرو از خرد» (دشتی، ۱۳۶۲، ۱۲۳).

معنایی که ناصرخسرو از واژهٔ خرد اراده کرده، بیشتر اخلاقی، دینی و اجتماعی است (مسکوب، ۱۳۶۸، ۵۶). بنابراین، آنچه اهل فلسفه در این باب بیان کرده‌اند، با مفهوم عقل و کارکردهای آن در نگاه ناصرخسرو تفاوت ماهوی دارد. هدف ناصرخسرو از برجسته کردن خرد و علم، جلب توجه افرادی بوده است که اسیر چنگال بی‌خبری و عدم درک درست از اوضاع سیاسی و اجتماعی آن روزها بوده‌اند. هدف ناصر از تأکید بر عقل‌گرایی و علم‌آموزی این بوده است که مردم جزیرهٔ خراسان را به اندیشه وادار کند و در آن‌ها، انگیزه‌های لازم را جهت تحركات انقلابی به وجود آورد. بنابراین، هدف اصلی او از خردستایی‌های مکرر در، تغییر اوضاع سیاسی و اجتماعی به سود اسماعیلیان و در گام بعدی، انجام اصلاحات اخلاقی و فرهنگی بوده است. کارکرد عقل و علم در منظومهٔ فکری ناصرخسرو، برخلاف دعبل، چندبُعدی است. او در قصیده‌ای، با نگاهی سیاسی و اجتماعی، حکومت اسماعیلی را مبتنی بر خردورزی توصیف کرده است که در ساختار آن، بی‌خردان جایگاه و اعتباری ندارند.

تازه شود صورت دین را، جبین	سهل شود شیعت حق را صعاب
زیر رکاب و علم فاطمی	نرم شود بی‌خردان را رقاب
خاک خراسان شود از خون دل	زیر بر دشمن جاهل خضاب
بر سر جهال به امر خدای	محتسب او بکند احتساب

(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱۴۱)

در قصیده‌ای دیگر، با تأکید بر اثربخشی‌های فردی خردگرایی، از این عنصر به عنوان گوهری پربها یاد کرده است که آدمی در پناه آن، بر تمامی مشکلات فائق می‌آید و امیدواری و انگیزش او برای تقابل با کاستی‌های زندگی حفظ می‌شود. خرد گزیده-ترین یاری‌دهنده‌ای است که چون سلاحی کمیاب و گران‌سنگ، باعث غلبه بر دشمن (تاریکی و نادانی) می‌شود و همچون راهنمایی مجرب و زبده، راه سعادت را به او می-نمایاند. ناصر، اهل خرد را ره‌اشدگان از قید و بندهای دنیایی و بی‌خردان را گرفتاران غل و زنجیر عالم ماده معرفی کرده و عقیده دارد آدمی به مدد زنجیر حکمت، جهان و مافیها را به بند می‌کشد و مطیع خود می‌کند و بر دیگر موجودات برتری می‌یابد.

خرد است آنکه چو مردم سپس او برود

گر گهر روید در زیر پیش خاک سزاست

خرد آنست که مردم ز بها و شرفش

از خداوند جهان اهل خطابست و ثناست

خرد از هر خللی پشت و ز هر غم فرج است

خرد از بیم امانست و ز هر درد شفاست

خرد اندر ره دنیا، سره یار است و سلاح

خرد اندر ره دین، نیک دلیلست و عصاست

بی‌خرد گرچه رها باشد، در بند بود

باخرد گرچه بود بسته، چنان دان که رهاست

(همان: ۲۲-۲۱)

۲-۴-۲. سخاوت و دهش:

توجه به کرم و بخشندگی یکی از توصیه‌های مهم اخلاقی مطرح‌شده از سوی دعبل خُزاعی است. او به ستایش عمل مذکور پرداخته و بر بهنگام‌بودن آن تأکید کرده است. از نگاه دعبل، همان‌طور که بخل و خساست از بین‌برنده مال و ثروت آدمی است، به همان میزان، دهش و کرم، باعث افزایش روزی و مال فرد بخشنده می‌شود. به تعبیر دیگر، کسانی که تنها در اندیشه گردآوری مال و منال به نفع خود هستند، راه به

جایی نمی‌برند و آن‌ها که به تقسیم منطقی و درست دارایی‌های خود با دیگران می‌اندیشند، پیوسته ثروتمند خواهند بود. دعبل، حلاوت و ارزش حقیقی سخاوت را در زمان تنگ‌دستی ذکر کرده و از کسانی که در روزگار سختی و دشواری می‌بخشند، با عنوان جوان‌مردان حقیقی یاد نموده است.

وَأَرَى النَّوَالَ يَزِينُهُ تَعَجِيْلُهُ
وَالْمَطْلُ أَفْهٌ نَائِلِ الْوَهَابِ
(خزاعی، ۱۹۹۷: ۴۸)

(ترجمه: زینت و زیبایی دهش در سرعت آن است و تأخیر در بخشندگی، آفت بخشش بخشش‌گر است.)

قَالَ الْعَوَازِلُ أَوْدَى الْمَالُ قُلْتُ لَهُمْ
أَفْسَدَتْ مَالَكَ قُلْتُ الْمَالُ يُفْسِدُنِي
مَا بَيْنَ أَجْرِ الْفَقَاءِ وَمَحْمَدِهِ
إِذَا بَخِلْتُ بِهِ وَالْجُودُ مَصْلَحَتِي
(همان: ۶۸)

(ترجمه: سرزنش‌کنندگان گفتند: مال و ثروت او از بین رفت. به آن‌ها گفتیم: در مقابل آن، اجر و پاداش دریافت می‌کنم و از ستایش دیگران برخوردار می‌شوم. به من گفتند: ثروت را از بین بردی. من در پاسخ آنان گفتم: اگر بخل پیشه کنم، ثروت باعث نابودی من می‌شود و عطا و کرم به نفع و مصلحت من است.)

لَئِنْ كُنْتُ لَا تَوَلِيَّ يَدَاؤُنَ إِمْرَهُ
فَأَيُّ إِنَاءٍ لَمْ يَفِضْ عِنْدَ مَلِيئِهِ
فَلَسْتُ بِمَوْلٍ نَائِلًا أَخِرَ الدَّهْرِ
وَأَيُّ بَخِيلٍ لَمْ يُنِمْ سَاعَةَ الْوَفْرِ
وَلَيْسَ الْفَتَى الْمُعْطَى عَلَى الْبُسْرِ وَحْدَهُ
وَلَكِنَّهُ الْمُعْطَى عَلَى الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ
(همان: ۱۰۸-۱۰۷)

(ترجمه: اگر زمانی که از توانگری و ولایت برخوردار نیستی، دستی را نگیری و به کسی کمک نکنی، بخشنده و سخاوتمند نیستی. کدام ظرف هنگام پُرشدن لبریز نمی‌شود و کدام بخیل در زمان وفور نعمت، بخشش نمی‌کند؟! جوان‌مرد کسی نیست که تنها در زمان توانگری ببخشد، بلکه کسی است که هم در زمان توانگری و هم در هنگام تنگ‌دستی، جود و کرم می‌نماید.)

ناصرخسرو نیز، همچون دعبل بر اهمیت سخاوتمندی تأکید کرده است. از دید او، هر انسانی از این قابلیت برخوردار است که به حاتم طایی دیگری بدل شود. از دید

شاعر، آنکه اهل بخشندگی و دهش است، هرگز وارد دوزخ نمی‌شود و رنج و عذاب از او دور می‌گردد. در مقابل، اهل بخل راهی به پردیس الهی ندارند. ناصر با این توصیف دل‌انگیز، سعی در تبیین و القای این موضوع دارد که متخلّق شدن به این فضیلت اخلاقی، ثمرات مثبتی به همراه می‌آورد و مایه رستگاری ابدی آدمی می‌شود. او از فضایل اخلاقی با عنوان حصاری ایمن و متقن یاد کرده که سخاوتمندی، لشکر شکست‌ناپذیر آن محسوب می‌شود و آدمی در پناه این حصار و لشکر از انواع بلاها و خطرات در امان می‌ماند و به حشمت و شکوه مردان راستین آراسته می‌شود.

حاتم میان ما به سخاوت سمر شده‌ست حاتم تویی اگر به سخاوت چو حاتمی
(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۴۵۸)

مگزین چیز بر سخا که ثنا ماهی است و سخا برو نشپیل
دود دوزخ نیند ایچ سخی بوی جنت نیابد ایچ بخیل
(همان: ۱۲۴)

خوب حصاری بکش از گرد خویش خوی نکو را در و دیوار کن
وز خرد و جود و سخا لشکری بر سر دیوار نگهدار کن
(همان: ۲۱۴-۲۱۳)

به داد و دهش جوی حشمت که مرد بدین دو تواند شدن محتشم
(همان: ۶۳)

۲-۴-۳. همنشینی با نیکان:

مصاحبت و همراهی با افرادی که دارای ارزش‌های نکو و صفات پسندیده هستند، آثار مثبت بسیاری بر شخصیت فرد مقابل می‌گذارد. در جریان این تأثیر و تأثرهای اخلاقی، فرد تأثیرپذیر به عنوان یکی از سویه‌های ارتباط، تحولات معنوی ارزشمندی را تجربه می‌کند و به فردی بالنده و شکوفا بدل می‌شود. بنابراین، ارتقای سطح فرهنگی و معنوی افراد در اثر مصاحبت با افراد صالح و نیک‌سیرت، دلیل اصلی توجه اهل ادب به این مقوله است. دعبل، خوشی‌های دنیا را در پنج عامل خلاصه کرده که بهره‌مندی از همنشین نیکو از آن جمله است. محقق‌نشدن این امر در زندگی هر فرد، به معنای ایجاد

نقصان و کاستی در شخصیت اوست. دعبل به مخاطبان خود توصیه می‌کند که با تمام خلوص و یکرنگی، برای همنشینی با انسان‌های صالح بکوشند؛ چراکه تأمین آرامش در زندگی آن‌ها، با این موضوع گره خورده است. از نگاه او، انسان خردمند، تنها به دوستان و یاران فرهیخته محبت می‌ورزد و ارتباطی خالصانه با آن‌ها برقرار می‌سازد.

إِنَّمَا الْعَيْشُ خِلَالُ خَمْسَةٍ حَبِّذَا تَلَكَّ خِلَالًا حَبِّذَا
 خِدْمَةُ الضَّيْفِ وَ كَأْسُ لَذَّةٍ وَ نَدِيمٌ وَ قَتَاةٌ وَ غَنَا
 وَ إِذَا فَاتَكَ مِنْهَا وَاحِدَةٌ نَقَصَ الْعَيْشُ بِنُقْصَانِ الْهَوَى
 (خزاعی، ۱۹۹۷: ۳۷)

(ترجمه: همانا خوشی دنیا در پنج چیز خلاصه می‌شود و این پنج موضوع، چقدر خوشایند هستند: خدمت به میهمان، جام گوارای شراب، بهره‌مندی از همنشینی نیکو، برخورداری از دوشیزه جوان و آواز و ترانه. هرگاه یکی از این امور را از دست بدهی، با ناقص شدن بخشی از خواهش‌ها و هواهای نفسانی، زندگانی دچار کاستی می‌شود.)

وَلَا تُعْطِ وَدَّكَ غَيْرَ الثَّقَاتِ وَصَفْوَةَ الْمَوَدَّةِ إِلَّا لَبِيَا
 (همان: ۴۵)

(ترجمه: مهر و محبت خود جز به یاران مطمئن ارزانی مکن و دوستی خالص و بی‌ریا را جز به انسان‌های هوشیار و فرهیخته ابراز نکن.)

ناصر خسرو نیز، بر این اصل اخلاقی تأکید کرده است. او «همنشینی را عامل مؤثری در تربیت نفس آدمی می‌داند. توصیه‌های او درباره همنشینی، پیمودن راه اعتدال است» (نادری، ۱۳۸۹: ۱۰۳). اگرچه شمار دوستان و نزدیکان او به واسطه مراتب دینی و حکومتی (حجت جزیره خراسان) محدود بوده است، اما در میان اندک‌شمار یاران او چهره‌هایی فرهیخته و اهل دانش و حکمت دیده می‌شوند. او به نقش‌آفرینی همنشین خوب برای شکوفایی ظرفیت‌های بالقوه هر فرد پی برده بود. از این‌رو، مصاحبت با جاهلان را خاری درشت در چشم سر و جان آدمی می‌دانست که موجب نقصان و اضمحلال اخلاقی و فروافتادن آدمی از اسب اصل و اعتبار می‌شود. ناصر در توصیف همنشین آرمانی، بر خردمندبودن چنین فردی تأکید می‌کند و تنها بودن را بهتر از مراودت با انسان‌های نابخرد می‌داند.

خواری ست درشت صحبت جاهل	کو چشم وفا و مردمی خار
خوار کند صحبت نادان تو را	همچو فرومایه تن خوار خویش
خواری ازو بس بود آنکه ت کند	رنجه به ژاژیدن بسیار خویش...
راه مده جز که خردمند را	جز به ضرورت سوی دیدار خویش
تنها بسیار به از یار بد	یار تو را بس دل هشیار خویش
	(همان: ۱۷۹-۱۷۸)
با سبکسار کس مکن صحبت	تا نمائی حقیر و خوار و ذلیل
ز استر و محملت فرود افتی	ای پسر، چون سبک بودت عدیل
	(همان: ۱۲۴)

۲-۴-۴. بردباری:

دعبل خُزاعی شکیبایی و اندیشمندی را در یک راستا می‌داند و عقیده دارد که بهترین ابزار برای خاموش کردن آتش اندوه و مناسب‌ترین گریزگاه جهت گذر از سختی‌های زندگی، صبوری است.

طَّرَقَتْكَ طَارِقَةُ الْمُنَى بَيَّاتٍ لَا تُظْهِرِي جَزَعًا فَأَنْتِ بَدَأَتْ
(خُزَاعِي، ۱۹۹۷: ۶۵)

(ترجمه: درهم کوبنده آرزوها، شبانگاهان تو را درهم کوبید. بیقراری نشان نده، که تو صاحب رأی و اندیشه هستی.)

وَمَا لِلْحُرِّ مَنَاجَاةٌ كَمَثَلِ السِّيفِ وَالصَّبْرِ
(همان: ۱۰۷)

(ترجمه: برای آزاده هیچ گریز و مفری مانند شمشیر و صبوری نیست.)

ناصر خسرو نیز، بر شکیبایی و رزیدن تأکید بسیار دارد. از دید او، کامیابی انسان‌ها در رعایت این اصل اخلاقی است؛ چراکه صبر همچون کیمیایی گران‌بها، موانع را یکی پس از دیگری کنار می‌زند. او در تأیید گفته خود، با استفاده از صنعت تمثیل، به باران اشاره می‌کند که از روی طمأنینه و شکیبایی باعث شکافته شدن سنگ خارا می‌شود و به

راه خود ادامه می‌دهد. ناصر خسرو تخلّق به بردباری را عاملی مهم برای صعود و عروج معنوی انسان‌ها می‌داند و عقیده دارد، بهترین یاری‌دهنده افراد به گاه اضطرار، شکیبایی است. بنابراین، در برابر دشمنی که در اندیشه نابود کردن جسم و جان است، بردباری حربه‌ای بخردانه محسوب می‌شود. همچنین، از نگاه او، پیش از پاسخ‌دادن به هر پرسشی، اندکی درنگ، منجر به ادای پاسخی منطقی می‌شود.

بررس به کارها به شکیبایی زیرا که نصرت‌ست شکیبا را
 صبرست کیمیای بزرگی‌ها نستود هیچ دانا صفرا را
 باران به صبر پست کند، گرچه نرم‌ست، روزی آن‌گه خارا را
 از صبر نردبان‌ت باید کرد گر زیر خویش خواهی جوزا را
 یاری ز صبر خواه که یاری نیست بهتر ز صبر مر تن تنها را
 (ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۱۶۷)

گر بترسی ز ناصواب جواب وقت گفتن صبور باش، صبور
 (همان: ۷۷)

۲-۵. نیایدهای اخلاقی در دیوان دعبل خزاعی و ناصر خسرو

۲-۵-۱. دنیاستیزی:

یکی از پرتکرارترین مضامین حکمی که در گستره شعر عربی و فارسی جلوه‌گر شده، دنیاستیزی و نکوهش مظاهر آن است. دعبل نیز، پیرو این نگاه، بر بی‌اعتباری و غیر قابل اعتماد بودن روزگار تأکید کرده و گردش فلک غدار را عاملی برای پیری و فرتوتی خود دانسته است. از نگاه دعبل، دنیا با هیچ‌یک از خلائق سر سازگاری ندارد و همه ساکنان آن، متحمل رنج و سختی بسیار می‌شوند.

وَ مَا شَيْبَتْنِي كِبَرَةٌ غَيْرَ أَنْتِي بِدَهْرٍ بِهِ رَأْسُ الْفَطِيمِ يَشِيبُ
 (خزاعی، ۱۹۹۷: ۴۳)

(ترجمه: آنچه باعث پیری من شد، سن و گذر زندگی نبود، بلکه حوادث روزگار که سختی و مصائب آن باعث پیر شدن کودک شیرخوار می‌گردد، مرا پیر کرده است.)

وَمَنْ ذَا الْمُوتَى لَهٗ دَهْرُهُ وَمَنْ ذَا الْأَذَى عَاشَ لَا يُنْكَبُ
(همان: ۳۹)

(ترجمه: کیست که روزگارش با او سر سازگاری داشته است؟ و کیست که زندگی کرد و دچار گرفتاری نشد؟)

نگاه دعبل به دنیا و متعلقات آن صرفاً منفی و بدبینانه نیست. او گاهی به ستایش از مظاهر این جهانی پرداخته و مخاطبان خود را به کام‌جویی از لحظه‌های زودگذر زندگی فراخوانده است. دعبل با مخاطب قراردادن خود، توصیه‌های مورد نظرش را به صورت غیرمستقیم بازگو کرده که دم غنیمت‌شماری و بهره‌مندی از موهبت‌های دنیایی از آن جمله است.

عَلَّلَانِي بِسَمَاعٍ وَطِلَا وَبِضَيْفٍ طَارِقٍ يَبْغِي الْقَرَى
(همان: ۳۷)

(ترجمه: مرا به وسیله موسیقی و صدای خوش و شراب، و میهمانی که به در می‌کوبد و طالب میهمان‌نوازی است، سرمست کنید.)

أَحَبُّ ذَخِيرَةٍ وَأَحَبُّ عَلِقٍ إِلَيَّ الْغَانِيَاتُ وَإِنْ غَنِينَا
(همان: ۱۹۷)

(ترجمه: محبوب‌ترین توشه و دل‌بستگی در نزد من، زنان آوازخوان هستند، آن‌هنگام که آواز می‌خوانند.)

در شعر ناصر خسرو، تنها به جنبه‌های منفی دنیا اشاره شده است. او نگاهی تک‌بعدی و صرفاً نکوهشی به جهان ماده دارد. این نگرش، تا حدودی متأثر از رنج‌هایی است که ناصر به واسطه آوارگی و شرایط دشوار زندگی در یمگان تجربه کرده است. از دید او، دنیا به بازی تیزچنگال می‌ماند که تنها در فکر شکار و به چنگ آوردن طعمه (آدمی) است. بنابراین، امیدداشتن به آن، امری مضحک و بی‌نتیجه خواهد بود. باز جهان همچون قطاع‌الطریق بر کاروان عمر آدمی فرود می‌آید و زندگی را پیش چشمان او تیره و تار می‌کند. ناصر عقیده دارد مردان حقیقی کسانی هستند که با ترک این زن رعنا (دنیا)، آرامش و سکون را به زندگی خود بازمی‌گردانند.

باز جهان تیزپَر و خلق شکارست باز جهان را جز از شکار چه کارست؟
نیست جهان خوار سوی ما، ز چه معنی خوردن ما سوی باز او خوش و خوارست؟

قافله هرگز نخورد و راه نزد باز باز جهان رهن‌ست و قافله خوارست
(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۴۸-۴۷)

آن یکی جادو مکار زبون‌گیر است چند گردی سپس او به سبک‌ساری؟
چون طلاق‌ی ندهی این زن رعنا را چونکه چون مردان کار نکنی کاری؟
این تنوری‌ست یکی گرم و بیوبارد به هر آنچه‌ش ز تر و خشک بینباری
(همان: ۷۵)

۲-۵-۲. غرور و خودبینی:

خودبینی و عُجب به عنوان عاملی اهریمنی، انسان را به ابتذال معنوی می‌کشاند و او را در برابر خداوند به سرکشی و توسنی وامی‌دارد. انسان مغرور، هرگز شخصیتی خودشکوفا و متخلّق به ویژگی‌های پسندیده اخلاقی نخواهد داشت؛ چراکه غرور به معنای غفلت از خدا و توجه به خود است، اما برای رسیدن به دروازه‌های کمال، باید از خود غافل و به خدا نزدیک شد. دعبل، ضمن مذموم دانستن این خصلت اخلاقی، با زبان طعنه و کنایه، به فخرفروشان تاخته و منش ناپسند آن‌ها را نقد کرده است. از نگاه شاعر، انسان مغرور، برای پدر خود، تنها ننگ و خواری به ارمغان می‌آورد و فرجام بلندپروازی‌های بی‌پایه و ناروای چنین فردی، سقوط و شکست است.

تَهْتُمُ عَلَيْنَا بِأَنَّ الذِّئْبَ كَلَّمَكُمْ فَقَدْ لَعَمْرِي أَبُوكُمْ كَلَّمَ الذِّبَا
فَكَيْفَ لَوْ كَلَّمَ اللَّيْثَ الْهَاصِرَ إِذْنَ أَفَنَيْتُمُ النَّاسَ مَأْكُولًا وَمَشْرُوبًا
(خزاعی، ۱۹۹۷: ۴۲)

(ترجمه: نسبت به ما فخرفروشی و تکبر کردید که گرگ با شما سخن گفت. همانا سوگند می‌خورم که پدرتان با گرگ هم‌کلام گردید. پس اگر پدرتان به جای گرگ با شیری قوی پنجه صحبت کرده بود، به سبب آن مردم را می‌خوردید و می‌نوشیدید و آنان را به ورطه نابودی می‌کشاندید.)

لَوْ يَعْلَمُ الْمَغْرُورُ مَاذَا حَازَ مِنْ خَزْيٍ لَوَالِدِهِ إِذْنَ لَمْ يَعِثْ
(همان: ۷۳)

(ترجمه: اگر انسان مغرور می‌دانست که با بی‌آبرو کردن پدرش چه چیزی (چه

ننگی) نصیب خود می‌کند، به این کار مبادرت نمی‌ورزید.

در شعر ناصر خسرو نیز، فخر فروختن به قدرت جسمانی، دارایی، دولت و اقبال نکوهش شده است. از دید او، کسانی که به چنین مقوله‌های بی‌اعتبار و سطحی می‌بالند، به لحاظ شخصیتی و فکری به شکوفایی نرسیده‌اند.

غَرّه مشو به زور و توانایی کاخر ضعیفی ست توانا را
بر نارسیدن از چه و چند و چون عارست نورسیده و برنا را
(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۱۶۷)

به مال و ملک و به اقبال دهر غره مشو که تو هنوز ز آتش ندیده‌ای جز دود
(همان: ۳۲)

۲-۵-۳. حسدورزی:

از دید دعبل، حسودان، بی‌تقوا و منافق هستند؛ چراکه در نزد فرد به تعریف و تمجید می‌پردازند، اما در زمان غیبت، از او بدگویی می‌کنند. این تضادهای رفتاری، یکی از نتایج نکوهیده حسدورزی است.

وَ ذی حَسَدٍ یَغْتَابُنِی حَیْنَ لَا یَرِی مَکَانِی وَ یَثْنِی صَالِحاً حَیْنَ أُسْمَعُ
وَ یَضْحَکُ فِی وَجْهِی إِذَا مَا لَقِیْتُهُ وَ یَهْمِزُنِی بِالْغَیْبِ سِرّاً وَ یَلْسَعُ
(خزاعی، ۱۹۹۷: ۱۲۶)

(ترجمه: شخص حسود هنگامی که مرا نمی‌بیند، غیبتم را می‌کند و هنگامی که می‌شنوم، مدح و ثنائیم می‌گوید. هنگامی که وی را ببینم، به روی من می‌خندد، اما زمانی که حضور ندارم، به صورت پنهانی مرا مسخره می‌کند و زخم زبان می‌زند.)

ناصر خسرو نیز، به این امر پرداخته و در غالب موارد، مکر و حسد را با هم آورده است. از دید او، انسان حسدورز، دروغ‌گو و مکار است و برای بدگویی‌های بی‌پایه خود حيله‌گری می‌کند. حسد، عامل وبال و وبا دانسته شده که پیوندها و مناسبات صمیمانه را از بین می‌برد و باعث مختل شدن روابط بینافردی می‌شود.

سر بتاب از حسد و گفته پرمکر و دروغ چوب بر مغز مخر، جامه پر کیس و ریب
(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۵۲۱)

حذر کن ز مکر و حسد، ای پسر / که این هر دو بر تو وبال و وباست
(همان: ۴۲۹)

بر ره مکر و حسد مپوی؛ ازیراک / هرکه به راه حسد رود، بتر آید
چون به حسد، بنگری به خوان کسان بر / لقمه یارت به چشم خوب تر آید
(همان: ۵۲۷)

۲-۵-۴. پیمان شکنی:

دعبل خزاعی بارها بر پایبندی به عهد تأکید کرده است. از نگاه او، خلف وعده، به عنوان صفتی مذموم، بر روی ویژگی‌های مثبت و ستوده افراد تأثیرات مخرب می‌گذارد. بنابراین، از اشخاص بدعهد و بی‌وفایی که به خویشکاری‌های دوستانه خود عمل نمی‌کنند، باید دوری گزید.

كَمْ مِنْ أُخِي ثَقِه كُنْتُ أُمَّلُه / هَبَّتْ عَلَيْهِ رِيحُ الْعَدْرِ، فَانْتَقَضَا
أَهْمَلْتُهُ، حِينَ لَمْ أَمْلِكْ صِيَانَتَهُ / ثُمَّ انْقَبَضْتُ بُوْدَى مِثْلَ انْقَبَضَا
(خزاعی، ۱۹۹۷: ۱۲۲)

(ترجمه: چه بسیار برادری مورد اطمینان که به او امیدوار بودم، اما نسیم بی‌وفایی بر وی وزیدن گرفت و پیمان دوستی و برادری شکست. هنگامی که از صیانت و امان وی برخوردار نشدم، من نیز، به او بی‌اعتنایی کردم. سپس، همانند وی دوستی خود را نسبت به او محدود و کم نمودم.)

ناصر خسرو عقیده دارد که پیمان‌شکنان، به انواع سختی‌ها و به تعبیر او، شدائد دچار می‌شوند و آسایش و خوشی هرگز به آن‌ها روی نمی‌کند. شاعر از افراد بدعهد با عنوان «بدفعل» یاد کرده است.

به نعمت‌ها رسند آن‌ها که ورزیدند نیکی‌ها

به شدت‌ها رسند آن‌ها که بشکستند پیمان‌ها

خداوند جهان باتش بسوزد بدفعالان را

برین قائم شده‌ست اندر جهان بسیار برهان‌ها

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۴۴۴)

۲-۵-۵. عیب‌جویی:

افراد غیب‌جو فرصت تبدیل شدن به شخصیتی شکوفا و متعالی را از دست می‌دهند؛ زیرا آن‌ها پیوسته در اندیشه پرداختن به کاستی‌های دیگران هستند و دیگر، مجال برای شناخت و اصلاح ضعف‌های خود ندارند. دعبل خزاعی با برجسته کردن فردی به نام فضل، نکته مذکور را در ارتباط با شخصیت او بیان کرده است. فضل کسی است که در حق بزرگان خرده‌گیری می‌کند و بی دلیل، از آن‌ها بد می‌گوید. دعبل معتقد است، چنین فردی نه تنها دیگران را خوار نکرده، بلکه حقارت خود را ثابت نموده و موجب خوار شدن استادش شده است.

مَا إِنْ يَزَالُ وَفِيهِ الْعَيْبُ يَجْمَعُهُ جَهْلًا لِأَعْرَاضِ أَهْلِ الْمَجْدِ عَيَابِهِ
إِنْ عَابَنِي لَمْ يَعِبْ إِلَّا مُؤَدَّبَهُ وَنَفْسَهُ عَابَ لِمَا عَابَ أَدَابِهِ
(خزاعی، ۱۹۹۷: ۴۸-۴۷)

(ترجمه: او (فضل) پیوسته مملو از عیب‌هاست. در حالی که خودش از آن عیب‌ها آگاهی ندارد و از اهل نیکی و بزرگی عیب‌جویی می‌کند و به آبروی آنان خدشه وارد می‌آورد. اگر بر من خرده گرفت و از من عیب‌جویی کرد، کسی بجز استاد و مرشد خود را تحقیر نکرده است و هنگامی که بر استادان و مرشدان خود خرده گرفت، در حقیقت، بر خودش خرده گرفته و خویش را تقبیح کرده است.)

ناصر خسرو نیز، بر دوری‌گزینی از این رذیله اخلاقی تأکید دارد. از دید او، هر که در فکر بازگویی عیوب دیگران باشد، کسان دیگری نقائص او را برملا می‌کنند و آبرویش را به تاراج می‌برند. ناصر عقیده دارد که تعنت، یکی از شاخصه‌های رفتاری انسان‌های فرومایه است؛ زیرا تحمل برتری، فرهیختگی و شکوفایی افراد دیگر برای آن‌ها دشوار است.

چون نخواهی که ت ز دیگر کس جگر خسته شود

دیگران را خیره‌خیره، دل چرا باید خلیل

ور بترسی زانکه دیگر کس بجوید عیب تو

چشم‌ت از عیب کسان لختی بپاید خوابنید

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۵۲)

فرومایه چون سیر خورده باشد همه عیب جوید، همه شر کاود
 فرومایه آن به که بدحال باشد ازیرا سیه‌سار پی برنتاود
 (همان: ۵۲۹)

۳. نتیجه‌گیری

در گستره ادبیات عربی و فارسی، دعبل خزاعی و ناصر خسرو از جمله شاعرانی هستند که به نیت برقراری جامعه آرمانی و به دور از پلشتی‌های اخلاقی، از آموزه‌های حکمی و انسان‌ساز یاد کرده‌اند. زندگی در شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تقریباً مشابه و تأثیرپذیری از متون دینی مشترک، باعث قرابت افق فکری آن‌ها در حوزه موضوعات اخلاقی شده است. دعبل و ناصر با انگیزه مبارزه با بزهکاری‌های فردی و اجتماعی به تشریح دغدغه‌های حکمی خود پرداخته‌اند. در میان آموزه‌های ستایشی مشترک که در دیوان دو شاعر بازتاب دارد، می‌توان به «سخاوت و دهش»؛ «همنشین صالح و نیکو» و «بردباری و صبر» اشاره کرد. آموزه ستایشی دیگر که با کمی تفاوت در اشعار دعبل و ناصر انعکاس یافته، «خردگرایی و دانش‌اندوزی» است. نگاه ناصر به مقوله عقل و علم، چندوجهی است و کارکردی اجتماعی، سیاسی و اخلاقی دارد. او با برجسته‌کردن کلیدواژه خرد و تشریح آثار مثبت اندیشمندی، در اندیشه ایجاد تحرکات انقلابی در مخاطبان عمدتاً گمراه و به تعبیر او، یله‌گوباره بوده است. فعالیت‌های تبلیغاتی خلافت عباسی و عمال سلجوقی و غزنوی آن، مردم را در پيله‌ای از بی‌خبری قرار داده بود. ناصر با دعوت مخاطبان عام و خاص خود به خردگرایی، درصدد رهانیدن آن‌ها از یوغ حکومت آل عباس بود. افزون بر این، گسترش علم‌آموزی و عقل‌گرایی در جامعه و حمله به مبانی اشعری‌گری که بر تعطیلی عقل تأکید دارد، اهداف دیگر ناصر بوده است. بنابراین، جریان‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در کیفیت نگرش ناصر اثر قابل توجهی داشته است. در شعر دعبل، تنها به آثار مثبت فردی خردورزی اشاره شده است. شاعر، از عقل و علم به نیکی یاد کرده و متوسل شدن به آن را در ایجاد تغییرات روحی و درونی مؤثر دانسته است. در مجموع، شباهت‌های فکری دعبل خزاعی و ناصر خسرو در گستره مفاهیم حکمی، در سه بخش «توارد»، «تجربه شعری» و «ویژگی‌های شخصیتی» قابل تحلیل و تفسیر است. آموزه‌های نکوهشی

مشترک در دیوان دعبل و ناصر خسرو، عبارت است از: «غرور و فخر فروشی»؛ «حسدورزی»؛ «خلف وعده و پیمان شکنی» و «عیب‌جویی». آموزه نکوهشی دیگری که در دیوان دو شاعر تا حدودی متفاوت ترسیم شده، «دنیاستیزی» است. در منظومه فکری ناصر، هیچ نشانه‌ای از رویکرد مثبت او به عالم ماده و مظاهر آن دیده نمی‌شود که این امر، می‌تواند ناشی از شرایط آزاردهنده زندگی در یمگان باشد. در دیوان دعبل، در شماری از ابیات، سیمای دنیا منفی و ناپسند نشان داده شده و در ابیات دیگر، دنیاگرایی و لذت‌بردن از نعمات عالم ماده توصیه شده است.

منابع و مأخذ

- ۱- آباد، مرضیه (۱۳۸۶)، *تاریخ الأدب العربی فی العصر العباسی*، تهران: سمت.
- ۲- ابن شهر آشوب، ابوجعفر (بی‌تا)، *مناقب آل ابی‌طالب*، ج ۴، قم: علامه.
- ۳- اصفهانی، ابوالفرج علی (۱۴۱۵ ق)، *الأغانی*، ج ۲۰، بیروت: دارالأحیاء التراث العربی.
- ۴- امینی، شیخ عبدالحسین (۱۳۶۲)، *الغدیر*، ترجمه علی شیخ‌الاسلامی، ج ۴، تهران: کتابخانه بزرگ اسلامی.
- ۵- بشیری، محمود (۱۳۷۷)، «بررسی افکار سیاسی - انتقادی ناصر خسرو قبادیانی»، *مجله متن‌پژوهی ادبی دانشگاه علامه طباطبایی*، دوره ۱، شماره ۳، صص ۱۷۲-۱۶۵.
- ۶- حموی، یاقوت‌بن عبدالله (۱۹۹۵ م)، *معجم البلدان*، ج ۳، بیروت: دارالصادر.
- ۷- خزاعی، علی‌بن دعبل (۱۹۹۷ م)، *دیوان*، شرحه و ضبطه و قدم له ضیاء حسین الأعلمی، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- ۸- دشتی، علی (۱۳۶۲)، *تصویری از ناصر خسرو*، به کوشش: مهدی ماحوزی، تهران: جاویدان.
- ۹- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۰- رزمجو، حسین (۱۳۸۲)، *نقد و نظری بر شعر گذشته فارسی از دیدگاه اخلاق اسلامی*، ج ۲، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ۱۱- زینی‌وند، تورج (۱۳۹۲)، «ادبیات تطبیقی و مقوله فرهنگ»، *مجله کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی* دانشگاه رازی کرمانشاه، سال ۳، شماره ۱۲، صص ۱۶-۱.
- ۱۲- _____ و مسلم خزلی (۱۳۹۳)، «بررسی تطبیقی حکمت در شعر متنبی و ناصر خسرو»، *مجله ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان*، سال ۶، شماره ۱۱، صص ۱۸۷-۱۶۱.

- ۱۳- سبحانی، توفیق (۱۳۸۶)، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: زوار.
- ۱۴- سجّادی، جعفر (۱۳۶۹)، *نقد تطبیقی ادبیات ایران و عرب*، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- ۱۵- سمعانی، عبدالکریم بن محمد (۱۳۸۲)، *الأنساب*، ج ۷، حیدرآباد: مجلس دایرةالمعارف.
- ۱۶- صادقی کاشانی، مصطفی (۱۳۹۰)، *دولت مردان شیعه در دستگاه خلافت عباسی*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- ۱۷- کفافی، محمد عبدالسلام (۱۳۸۲)، *ادبیات تطبیقی*، ترجمه سیدحسین سیدی، مشهد: به نشر (آستان قدس رضوی).
- ۱۸- گبانچی، نرگس و نسرین گبانچی (۱۳۹۵)، «*بررسی تطبیقی بسامدهای حکمی شعر متنبی و ناصر خسرو*»، مجله ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره ۸، شماره ۱۴، صص ۲۴۴-۲۲۳.
- ۱۹- گوهرین، صادق (۱۳۸۸)، *شرح اصطلاحات تصوف*، ج ۴، چاپ اول، تهران: زوار.
- ۲۰- محمدی، مجید؛ کبری عزیزی و فرخنده میرزایی (۱۳۹۴)، «*بررسی تطبیقی سیمای امام رضا (ع) در شعر دعبل خزاعی و سیدحمیدرضا برقی*»، مجله کاوش نامه ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی کرمانشاه، سال ۵، شماره ۲۰، صص ۸۲-۵۹.
- ۲۱- محمودی، مریم (۱۳۹۱)، «*دنیاکریمی در شعر ناصر خسرو و ابوالعناهیة*»، مجله مطالعات ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی جیرفت، دوره ۶، شماره ۲۴، صص ۱۶۴-۱۴۷.
- ۲۲- مختاری، قاسم (۱۳۷۸)، «*نقدی بر آراء مغرضانه برخی از ناقدان پیرامون شخصیت ادبی سرایندگان متعهد شیعی و اشعار آنان*»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۳۷، شماره ۷۷، صص ۲۵۰-۲۴۱.
- ۲۳- _____ (۱۳۸۴)، *میراث ماندگار ادب شیعی*، اراک: دانشگاه اراک.
- ۲۴- مسبوق، سیدمهدی؛ هادی نظری منظم و کبری الوار (۱۳۹۱)، «*از عقل ناصر خسرو تا عقل ابوالعلاء؛ پژوهشی تطبیقی در حوزه موضوعات و مضامین*»، مجله ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره ۳، شماره ۶، صص ۲۳۹-۲۰۳.
- ۲۵- مسکوب، شاهرخ (۱۳۶۸)، «*منشأ و معنای عقل در اندیشه ناصر خسرو*»، مجله ایران نامه، شماره ۲۷، صص ۴۲۹-۴۰۵.
- ۲۶- مصاحب، غلامحسین (۱۳۸۱)، *دائرةالمعارف فارسی*، ج ۱، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- ۲۷- ملحس، ثریا عبدالفتاح (۱۹۸۹ م)، *حزب الشیعه فی أدب العصر الأموی*، بیروت: دارالکتاب العالمی.

- ۲۸- میرقادری، سید فضل‌الله و منصور غلامی (۱۳۸۸)، «بررسی تطبیقی سیمای دنیا در شعر ناصر خسرو و ابوالعلاء»، مجله ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره ۱، شماره ۱، صص ۲۳۶-۲۰۷.
- ۲۹- نادری، مرتضی (۱۳۸۹)، *دانای یمگان؛ مروری بر زندگی و آثار ناصر خسرو*، تهران: همشهری.
- ۳۰- ناصر خسرو، ابومعین (۱۳۸۴)، *دیوان*، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ ششم، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۱- نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۸ ق)، *رجال النجاشی*، ج ۱، بیروت: نشر دارالأضواء.
- ۳۲- هانسبرگر، آلیس. سی (۱۳۹۰)، ناصر خسرو، *لعل بدخشان: تصویری از شاعر، جهانگرد و فیلسوف ایرانی*، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ دوم. تهران: فرزانه‌روز.
- ۳۳- هداره، محمد مصطفی (۱۹۹۵ م)، *الشعر فی صدر الإسلام و العصر الأموی*، بیروت: دارالنهضة العربیه.

*A comparative study of the verbal matters
in the Divan of Dabal Khuzai and Naser Khosrow*

*Reza Jalili**, *Dr. Mahdi Nowrooz***

Abstract:

There is a mental affinity between the Arab and Persian poets due to their common religious and cultural roots. In this regard, Dabal Khuzai and Naser Khosrow, as two Shiite poets, have been particularly impressed with mental and moral issues under the influence of genuine Islamic sources. Examining the verdicts of two poets with a comparative approach (American) and a descriptive-analytical method, in two sections of praise and blessing, shows that among the teachings of admonition, such as rationalism and science-learning, "generosity and despair"; "good companion"; "tolerance and patience" it has been prominent. Also, the doctrines of the decree in the court of the two poets are "sacredness"; "pride and hypocrisy"; "jealousy"; "vicious promise"; "defamation"; "defamation". The views of Dabal Khuzai and Naser Khosrow have differences based on the teachings of rationalism and science education and the "worldly" are also close. Nasser emphasized on the social, political and moral functions of science and intellect to the people who were aware of the false prophecies of Abbasid caliph under the influence of the false propaganda of Abbasid caliphate, but Dabal Khuzai referred only to its ethical point of view. Also, Dabal's glance at the world and its manifestations is twofold (positive and negative) and Naser Khosrow's approach is one-dimensional (negative). The way in which the terms of a sentence are expressed in Naser Khosrow's court is often explicit in the poems of the Dabal, sometimes direct and sometimes indirect. Also, the verbal matters in Naser Khosrow's poems are expressed more coherently.

Keywords: Ethical teachings, Practical wisdom, Dabal Khuzai, Naser Khosrow.

* PhD student of Persian Language and Literature, Islamic Azad University - Neyshabur Branch.

** Professor and member of the Islamic Azad University - Neyshabur Branch.